

A study of poetic themes in Salman Savaji's lyrics

Zahra Mansouri Nouri*

Masoumeh Yari Eili**

Aghdas Fatehi***

Abstract

Salman Savaji is an influential poet in the 8th century A.D. Saadi Maybe all known as love & Ghazal poet and Hafez as mystical Poet and Ghazal composer. But if without any considering prejudgment, Salman's Ghazals be compared with Hafez and Saadi, Perhaps in some cases it's higher as well and so he has been neglected.

The most important issues in addition to eulogize lament and saluted in his Divan as following:

- Philosophical
- moral and legal
- Short and transient world
- instability joys
- human behavior and
- Movement of his soul to piety and disdain.

1. Life:

In memorandum of Dawlatshah Samarqandi states that: "Salman is one of the great poets who have been fixed in Saveh and his family are always had states him as a great poets. His nick name is Jamal al-Din, and his father Khwaja Alaeddin Mohammed Savaji has been literati man. The great kubrawi Sufi shaykh ala al-Dawla simnani uttered no hyperbole at all when he asserted that: "the like of Simnam's pomegranates and Salman's poem cannot be found anywhere".

2. The versification of Salman's poetry in Ghazal:

Literary crisis or maybe the features of Salman's age in the 8th century according to the Professor Shemisa:

* M. A. Student of Persian Language and Literature, University of Qom, Qom, Iran
mahtadaliri@gmail.com

** M. A. Student of Persian Language and Literature, Islamic Azad University Saveh Branch, Saveh, Iran

*** Assistant Professor of Persian Language and Literature, University of Qom, Qom, Iran

Received: 06/05/2015

Accepted: 18/04/2016



First, the Romantic/love Ghazal has peaked by Sa'adi in the 7th century and it could not go ahead. Secondly, the mystical Ghazal has peaked by Mevlânâ/Mawlana in the 7th century.

3. Literature review:

Up to now, the comprehensive and independent research that solely dedicated to the themes couldn't take place in Salman Savaji Ghazals. His Divan has been reprinted several times; the last one is Kollyyat-e Salman-e Savaji, emended by Dr. Abbas Ali Vafae.

Sazvari has also article entitled "The inter-fluence of Salman Savaji and Hafez", He in his article reviews the subject by focuses on both poets.

4. Discussion and conclusion:

Salman's Ghazals also is full of motifs and love theme and romance description like other poets. But in addition to the things very interesting in these Ghazals are mystical themes and the themes mentioned and embodied interim of words in his Ghazals.

Salman uses the common themes of the era in his poems like many other poets: the themes such as the Lovers' Wind, opposite between love and wisdom, Muhtasib, eremitic as well as love and mysticism.

4.1. Salman and love

The poet suffers from the pain or grief namely love, has defeated and humble feel that don't let him describe love more.

Expression of love is not possible to be indicated

The commentary of love is not describable in wordage

The poet hurt from sentimental love by which he sees as capital that recovers his hurt.

What sadness that I caught in your love

What sadness is the capital of my treatment?

Separation and parting

The Poet loses everything in the path of being free of hurt. The overwhelming hurt and normal routines are disrupted life for the poet. In the following Verse (poetry), the separation and grief are unbearable and the poet is tired out:

Our separation which mountains unable to carry it

Our Salman's heart as though able to tolerate it

Muhtasib, eremitic

If we are looking at Salman's verses from mystical point of view, he is not the only poet but he was so drunk mystic blessing of his selfless friend. If the eremitic also understand God's mercy that he has understood, the Piety like flower surrounded it:

If the eremitic understand God's mercy

The Piety like flower surrounds you.

Keywords: Salman Savaji, Ghazal or lyric poems, theme

References

- *Holy Quran*.
- Aghaei, Ali (1379). *Description of hundred Salman Savoji's lyrics*, Master of Science Thesis, University of Isfahan.
- Azadmanesh, Ali & Sharifi, Abdolreza (1391). Study of similes and metaphors in salman savoji's lyrics, *Bahar-e Adab*, Vol 5, No 4, pp 19-38.
- Dehkhoda, Aliakbar (1377). *Dictionary*, Tehran: University of Tehran Press.
- Etesami, Parvin (1382). *Divan with an introduction of Malek ol-shoara Bahar*, Tehran: Ghazalsara Press.
- Gholizadeh, Heydar (1383). Hair and its mystical and loving interpretation in Persian poetry, vol 192, pp 149-194.
- Hafez, Shamsedin Mohammad (1391). *Divan*, Ghazvini and Ghani (emend.), Tehran: Kalhor Press.
- Hashempour Sobhani, Tofiq (1386). *Literary History of Iran*, 1st ed., Tehran: Zavvar press.
- Horn by, A. S (1997). *Oxford Advanced Learner's Dictionary of current English*, London: Oxford University Press.
- Molavi, Jalaledin Mohammad (1381). *Ghazaliyat Sham*, Badi ol-zaman forozanfar (emend.), Tehran: Doostan press.
- Molavi, Jalaledin Mohammad (1384). *Masnavi Manavi*, Ghavam od-din khoramshahi (emend.), Tehran: Doostan press.
- Moshtaghmehr, Rahman, the function of aesthetics of Quran in Salman Savoji's lyrics, *Nameh-ye Parsi*, Vol 6, No 21, pp 110-128
- Nezhadsalim, Rahim, the effect of mysticism in Salman Savoji's Lyrics. *Keyhane Andisheh*, vol 76, pp 142-147.
- Sa'di, Moslehedin (1382). *Divan*, Mohammadali Foroughi (emend.), Tehran: Sadriye press.
- Saeb, Mohammadali (1383). *Divan*, Mohammad Ghahreman (emend.), Tehran; Elmi Farhangi press.
- Safa, Zabih ol-lah (1371). *Literary History of Iran*, 10th ed. Tehran: Ferdos press.
- Samarghandi, Dolatshah (1382). *Tazkere al-shoara*, 1st ed., Tehran: Asatireh press.
- Savoji, Salman (1389). *Divan*, Abbasali Vafaei (emend.), Tehran: Sokhan press.
- Sazvari, Mahmoodreza (1389). the effects of Salman Savoji and Hafez, *Bahar-e Adab*, vol 3, no 2, pp 169-182.
- Seyednazari, Bahman (1376). Creating Themes in Persian literature, *Shenakht*, No 21, pp 127-141.
- Shamisa, Siroos (1374). *Stylistics*, Tehran: Ferdos press.

- Velayati, Aliakbar (1393). *Creators of Culture and civilization in Islam and Iran-Salamm Savoji*, Tehran: Amirkabir Press.

بررسی مضامین در غزلیات سلمان ساوجی

زهرا منصوری نوری*، معصومه یاری ایلی** و اقدس فاتحی***

چکیده

در غزلیات سلمان ساوجی، شاعر قرن هشتم، تلفیق دوگونه غزل عارفانه و عاشقانه بنا به اقتضای عصر و دوره، به گونه‌ای بسیار طبیعی انعکاس یافته است. درونمایه‌ها و مضامین این اشعار دربرگیرنده معانی دقیق و ظریفی است که در اثنای کلام و در ظرف الفاظ گنجانده شده است. سلمان با زبانی لطیف، از ترکیب عشق و عرفان، مضامین پربسامدی همچون حجاب بودن جسم و تن، حلقه زلف، زلف مشکین و کفر زلف، رخسار و همچنین چشم مست معشوق و حسن روی او، لب و سخن معشوق، هجران و فراق دوست، وفای عاشق و جفا و بدعهدی معشوق، بی هنری عقل در طور عاشقی و باد سحر را با تشخیصی جدید بازآفرینی کرده است. همچنین، با استفاده از برخی دیگر از مضمون‌های رایج در قرن هشتم، در قالب واژه‌ها و عباراتی همچون محتسب و زاهد ظاهرپرست، رند دردی‌آشام درون‌صاف، می جام‌الست، هیچ بودن نقش و نگار جهان، و در رسیدن شام اجل بر در سرای امل را دریافته و با توصیفات بس هنرمندانه و با توجهی وافر، به سان عارفی تمام‌عیار، تصاویری از این گونه مضمون‌پردازی‌های خود را به رخ کشیده است. از همین منظر است که می‌توان وی را سرآمد مضمون‌آفرینی بدیع در غزل فارسی به‌خصوص غزل‌سرایی قرن هشتم و بعد از آن به حساب آورد.

کلیدواژه‌ها: سلمان ساوجی، غزل، مضمون

۱. مقدمه

در آسمان شعر و ادب فارسی، کم نیستند ستارگانی که زینت‌بخش این عرصه پهناورند. اما در بین این ستارگان شاید کم باشند آنانی که آثارشان توجه مقلدان را به خود معطوف کند. اینان صرفاً ستاره نیستند، و چه بسا که باید آنان را کهکشان ادب فارسی نامید. در این میان، نام سلمان ساوجی، شاعر عشق و غزل بر تارک غزل و غزل‌گویان ادب فارسی می‌درخشد. سلمان از شعرای مهم و تأثیرگذار قرن هشتم هجری است که دیوان او سرشار از غزلیات ناب و پرشکوهی است که خواندن آن، روح تشنه دوستداران غزل را سیراب می‌کند. شاید همگان سعدی را شاعر عشق و غزل بنامند و حافظ را شاعر عرفان و غزل بشناسند. اما اگر به دور از هرگونه پیش‌داوری آثار شاعران مشهور ادب فارسی بررسی شود، غزلیات سلمان چیزی کم از

mahtadaliri@gmail.com

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم، قم، ایران (مسئول مکاتبات)

masoumehyariltr@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه، ساوه، ایران

fatehiaghdas34@gmail.com

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم، قم، ایران

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۵/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱/۳۰

حافظ و سعدی ندارد و چه بسا در برخی موارد بالاتر و فاخرتر نیز هست. شاید به سلمان در این میان بی‌مهتری شده که این چنین ناشناخته باقی مانده است؛ زیرا او شاعری است که آوازه او و اشعارش در زمان حیات به اقصای نقاط ایران رسیده و آثارش حتی تقلید می‌شده است، و اکنون به ورطه ناشناختگی و فراموشی سپرده شده است که جز بی‌مهتری نمی‌توان علت دیگری برایش جست؟ همین امر است که انجام چنین تحقیقی را از جانب نگارندگان ساوجی مقاله حاضر، ضروری کرده است. مجموعه اشعار سلمان به حدود یازده هزار بیت از غزل و قصیده گرفته تا قطعه و ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و رباعی و مثنوی می‌رسد. مهم‌ترین موضوعاتی که علاوه بر مدح، مرثیه و تهنیت در دیوان سلمان به چشم می‌خورد، عبارت است از بحث‌های فلسفی، اخلاقی و حکمی و نیز کوتاه و گذرا بودن جهان، ناپایداری لذت‌ها، سلوک انسان و حرکت او از نفسانیات خویش به سوی زهد و استغنا (وفایی، ۱۳۸۹: ۳۰). البته سلمان در همه قالب‌های شعری به قول مرحوم صفا «استاد مسلم بوده، چنان‌که همه ناقدان سخن و سخنوران عهد او و بعد از او بدین حقیقت اقرار داشته‌اند و چه فخری برای او بالاتر از آنکه لسان‌الغیب شیراز با آن همه توانایی در سخن و با آن مرتبه از سخن‌شناسی درباره او می‌گوید:

سرآمد فضلالی زمانه دانی کیست ز راه صدق و یقین نی ز راه کذب و گمان
شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان»
(صفا، ۱۳۷۳: ۱۰۱۱/۳)

۱-۱. روش کار در این پژوهش

در این جستار، نگارندگان کوشیده‌اند تا بر اساس پنجاه غزل از غزلیات سلمان، مضمون‌های آن را بررسی و آنها را جدولی ارائه کنند. در این پژوهش بر اساس روش استقرایی در طول مقاله، مضمون‌های غزلیات بررسی و تحلیل شده است. همچنین با یک طبقه‌بندی کلی همراه با ذکر نمونه، ارزیابی شده است. روش کار در این مطالعه، مبتنی بر گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای بوده و مطالب آن با شیوه توصیف و استنباط، بیان شده است. در بین تصحیح‌های موجود از دیوان سلمان، تصحیح دکتر وفایی، در تحقیق پیش رو مبنا بوده است. به امید آنکه نتایج این مطالعه هرچند کوچک و در حد بضاعت اندک علمی ما نیز بتواند راه را برای تحقیقات گسترده‌تری هموار کند. باشد که این شاعر استاد زادبوم ما نیز از غبار ناشناسی و گمنامی بیرون آید و بیش از این در کانون توجه دوستداران شعر و سخن فارسی قرار گیرد.

۲-۱. پیشینه تحقیق

درباره شناخت سلمان، دیوان و آثار او تحقیقاتی انجام شده است. وفایی طی اقدام ارزشمندی کلیات سلمان را تصحیح و به چاپ رسانده است (ر.ک: دیوان اشعار سلمان ساوجی، ۱۳۸۹، تصحیح غلامعلی وفایی). ولایتی در کتاب خود با عنوان فرهنگ و تمدن اسلام و بوم ایران، به طور مختصر به بررسی مضامین شعری در قصاید سلمان پرداخته است که در جای خود، کار با ارزشی است (ولایتی، ۱۳۹۳). تعداد اندکی نیز مقاله و رساله در باب اشعار سلمان وجود دارد. سازواری در مقاله خود تحت عنوان تأثیر و تأثر سلمان ساوجی و حافظ شیرازی، به بررسی این مقال در آثار دو شاعر پرداخته است (سازواری، ۱۳۸۹: ۱۶۹ تا ۱۸۲). همچنین درباره ساختار و سبک‌شناسی اشعار سلمان مطالبی وجود دارد. مقاله‌ای نیز با عنوان «بررسی و تحلیل انواع تشبیهات و استعارات در دیوان سلمان به چاپ رسیده است» (آزادمنش، ۱۳۹۱: ۱۹ تا ۳۸). مقاله‌ای هم با عنوان «بازتاب اوضاع زمان در مقطعات سلمان ساوجی از میرزا ملااحمد دیده شده است (ملااحمد، ۱۳۷۷: ۲۱). علی‌آقایی در پایان‌نامه فوق لیسانس خود با عنوان صد غزل از سلمان ساوجی، غزل‌های منتخب در رساله خود را شرح و لغات، ترکیبات، آرایه‌ها و اصطلاحات فقهی، علمی و موسیقایی را بررسی کرده است (ر.ک: آقایی، ۱۳۷۹). پس از این مشاهدات بود که در یافتیم خلأ پژوهشی محسوسی در باب اشعار سلمان و به‌ویژه در باره مضامین غزلیات وی در بین ادب دوستان مشهود است.

۳-۱. زندگانی سلمان ساوجی

قدیمی‌ترین سندی که از زندگی شاعر در دست است تذکره دولتشاه سمرقندی است. در این تذکره آمده است که سلمان

«از اکابر شعراست و در ساوه مردی متعین بوده و خاندان او را سلاطین همیشه مکرم می‌داشته‌اند و لقب او جمال‌الدین است، پدر او خواجه علاء‌الدین محمد ساوجی مردی اهل قلم بوده است و خواجه سلمان را نیز در علم سیاق و قوفی تمام بوده و فضیلت او مشهور است، به تخصیص در شعر و شاعری سرآمد روزگار خود بوده و شیخ رکن‌الدین علاء‌الدوله سمنانی رحمه‌الله می‌گفته است: همچو انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جا نیست» (سمرقندی، ۱۳۸۰: ۲۵۷). نامش را سلمان، لقبش را جمال‌الدین و تخلصش را نیز سلمان ذکر می‌کنند. همان‌گونه که از اشعارش پیداست و در تذکره‌ها نیز آمده، ولادتش در حدود سال ۷۰۹ هجری در شهر ساوه اتفاق افتاده است. زندگی خصوصی‌اش ناشناخته است. از خانواده او و زن و فرزندان‌ش سخن چندانی در جایی نیامده و خود سلمان نیز به این موضوع در اشعار خود اشاره‌ای نکرده است. آغاز شناخته شدن سلمان در مقام شاعر، مسلماً پس از کسب مقدمات علوم و فنون آن در اواخر عهد ایلخانی و به هنگام وزارت غیاث‌الدین محمد بوده است و سلمان در آغاز کار خود چندین بار این وزیر ادب‌پرور را ستوده است (صفا، ۱۳۷۱: ۱۰۰۵). این شاعر پرآوازه عصر خود در سال ۷۷۸ هجری بدرود حیات گفته است.

۱-۴. شیوه شاعری سلمان در غزل

سلمان در غزل از جمله شاعران موفق است. فصاحت گفتار و مضمونی‌های او و آمیختن افکار عارفانه و عاشقانه باعث شده است که وی در شمار بهترین غزل‌سرایان قرن هشتم درآید. وحدت وزن و قافیه و مضامین در تعدادی از غزل‌های سلمان و حافظ مخاطب را به این فکر می‌اندازد که شاید این دو شاعر توانا با یکدیگر از طریق نامه‌نگاری «مشاعره» داشته‌اند. غزل‌های سلمان در بسیاری موارد صورت استقبال از غزل‌های سعدی و در موارد متعدد دیگر چاشنی عرفانی و گاه لحن قلندرانه دارد (همان، ۱۰۱۳).

بحران ادبی یا شاید ویژگی عصر سلمان در قرن هشتم این بوده است که به قول استاد شمیسا، «اولاً غزل عاشقانه در سیر خود در قرن هفتم به وسیله سعدی به اوج خود رسیده بود و دیگر نمی‌توانست از آن پیش‌تر برود و ثانیاً غزل عارفانه در سیر خود در قرن هفتم به وسیله مولانا به اوج خود رسیده بود. از این رو، در قرن هشتم به صورت طبیعی جریان تلفیق این دو نوع غزل پیش آمد که جریان تازه‌ای بود. اکثر شاعران مهم قرن هشتم، از جمله سلمان، در زمره شاعرانی هستند که به هر دو شیوه عارفانه و عاشقانه توجه دارند» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۴۰).

سلمان به سعدی و مولوی توجه داشته است و بین او و سبک حافظ شباهت‌های بسیاری وجود دارد (همان، ۲۴۱). او پیش از حافظ به صنعت بدیعی ایهام توجه و آفری داشته است. شبلی نعمانی که در شعر/عجم دیدگاهی سبک‌شناسانه دارد، درباره سلمان گفته که سلمان نخستین شخصی است که صنعت ایهام را به نهایت کثرت به کار برده است (همان، ۱۶۲).

۳. بحث و بررسی

از آنجا که موضوع پژوهش، مضمون غزلیات سلمان است، بدون شک اولین چیزی که با شنیدن غزل به ذهن هر انسان ادب‌شناسی خطور می‌کند، عشق است. غزلیات سلمان نیز مانند غزل‌سرایان دیگر، مالا مال از درونمایه و مضمون عشق است و توصیفات عاشقانه. اما علاوه بر آن چیزی که در این غزل‌ها جالب توجه است، مضامین عرفانی است و همچنین کلمات بدیعی است که مضامین یادشده در اثنا و قالب آن کلمات در میان غزلیاتش به صورت نهفته آمده است. علاوه بر مضامین عشق و عرفان، سلمان ساوجی مانند دیگر شاعران قرن هشتم در اشعار خود از مضمون‌های رایج دیگری در آن عصر همچون باد صبا، تضاد میان عشق و عقل، محتسب، زاهد و رند استفاده کرده است.

۳-۱. مضمون عشق در غزل‌های سلمان

در این مجال، نخست به بررسی مضمون و درونمایه عشق و ملحقات آن در غزل سلمان می‌پردازیم. در غزلیات سلمان،

خواننده با مضمون عشق و عاشقی روبه‌رو می‌شود. انعکاس روحانی ابیات غزلیات سلمان را در دیوان حافظ می‌توان دید. در این زمینه یکی از کسانی که در این باره تحقیق کرده، می‌نویسد: «سلمان و حافظ علاوه بر مشابهت در قافیه و ردیف و مضمون، در بسیاری از تکبیت‌ها نیز تشابه دارند. شمار این ابیات که شباهت بعضی از آنها تا بدانجاست که گویی رونویسی شده‌اند مجموعاً ۲۸۰ بیت است» (ولایتی، ۱۳۹۳).

۳-۱-۱. تأثیر عشق

دم رحمانی عشق است که باغ آفرینش را بهار افشان می‌گرداند و به گل و شکوفه می‌نشانند و صبح خلقت از کرانه عشق چهره می‌نماید و بساط ظلماتِ عدم را برمی‌چیند و غوغای حیات و هستی به جهان می‌پیچد. به خاطر عشق است که آفرینش رخ می‌نماید (نژادسلیم، ۱۴۴: ۱۳۷۶). همین عشق است که کسر بزرگی از ابیات ادبیات ما را به تسخیر خویش در آورده است. عشق همان حیرتی است که به قول مولانا جلال‌الدین بلخی، عقل در آن خیره گشته است. عشق از دید مولانا عامل تمایز انسان از چوب و سنگ است:

هر که درو نیست از این عشق رنگ
عشق تراشید ز آینه زنگ
نزد خدا نیست به جز چوب و سنگ
(مولوی، ۱۳۸۴: غ ۱۳۳۱)

۳-۱-۲. سلمان و عشق

سلمان، چنان تحت تأثیر نیروی عشق و حیرت آن است که یارای شرح و بیان عشق را ندارد. شاعر، در گیرودار این طلسم عجیب یعنی عشق، خود را زبون احساس می‌کند و به همین خاطر است که به خود اجازه توصیف بیش از حد عشق را نمی‌دهد:

بیان عشق میسر نمی‌شود به حکایت
که شرح شوق ز حد عبارت است زیادت
(همان، ۳۲/۷)

درد عشق درمان ناملايمات و رنج و داغ‌های شاعر است. شاعر به درد پرسوز عشق به چشم سرمایه‌ای می‌نگرد که طبیب و درمان دردهای اوست:

این چه داغی است که از عشق تو بر جان من است
وین چه دردی است که سرمایه درمان من است
(همان، ۴۹/۱)

برعکس سلمان که عشق را دردی می‌داند که درمانش همان درد حاصل از آن است، مولوی آن را «درد بی‌دوا» معرفی می‌کند:

ای عشق پیش هر کسی نام و لقب داری بسی
من دوش نام دیگری کردم که درد بی‌دوا
(همان، ۵)

در چشم‌انداز عارفان، عشق به منزله سکوی پرتاب و پلی (نژادسلیم، ۱۳۷۶: ۱۴۴) است که سالک راه حقیقت را از گذرگاه تنگ و تاریک تن رها می‌سازد و به معشوق واقعی می‌رساند:

چون که مدد بر مدد آید زعشق
جان برهد از تن تاریک و تنگ
(همان، ۱۳۳۱)

در غزل‌های دیگر سلمان، از جمله غزل‌های شماره ۲۰، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲ و ۴۹ مضمون عشق مکرراً به چشم می‌خورد.

۳-۱-۳. حجاب بودن جسم، مانعی برای رسیدن به معشوق

نیست شدن و از خود تهی شدن، شرط لازم برای رسیدن به معشوق است؛ چراکه من بودن حجابی است که بین عاشق و

معشوق جدایی می‌افکند. این نکته به زیبایی در بسیاری از ابیات دیده می‌شود:

حجاب نیست میان من و تو غیر از من
جز از هوا که براندازم این حجاب را
(۸: ۱۰)

هر که از خود خبری دارد از او بی‌خبر است
عشق جایی نبرد پی که ز هستی خبر است
(۱: ۴۱)

ما ز دریاییم همچون قطره و دریا ز ما
لیکن از ما در میان ما حجایی حائل است
(۵: ۴۳)

به‌راستی که این مضامین در ضمیر ناخودآگاه هر انسان ادب‌شناسی را به سوی این بیت حافظ رهنمون می‌شود:
میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(حافظ، ۱۳۹۱: غ ۲۶۶)

این حجاب می‌تواند مانع طریق «سیر و سلوک» عرفانی نیز بشود. بنابراین شاعر که سودای رسیدن به معشوق را دارد ابتدا باید از «منیت» خویش بگذرد و آن را قربانی کند، که این از خود گذشتن، اولین منزل و مرحله سلوک عرفانی است و منیت به‌واقع همچون حجایی بین عارف سالک و معشوق است:

گرت سودای این راهست سلمان
زخود بگذر که اول منزل آن است
(۹: ۴۷)

گاهی شاعر که خودش حجاب راه وصال است، غباری شده و بر دل معشوق نشسته است. بنابراین باید خودش را از میان برداشته و «خاک ره» کند، تا بتواند به وصل برسد. این بیت یکی از شاهکارهای این مضمون است:
بر دل نازک تو را بود غباری زمن
تا نشدم خاک ره، آن ز میان بر نخواست
(۳: ۳۷)

جان عاشق عزم رهنیدن از تن را دارد، ولی ناتوانی و محدودیت‌ها و سستی‌های تن که چونان مرکبی در این راه است، مانع از آن می‌شود که جان به وصل معشوق برسد:

جان به عزم دست بوست پای دارد در رکاب
گر تعلل می‌رود سستی ز ضعف مرکب است
(۷: ۳۶)

در غزلیات شماره‌های ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۷ نیز ابیاتی با مضمون نام‌برده، آمده است.

۳-۱-۴. توصیف زلف معشوق به مثابه یکی از مضامین مشترک عاشقانه و عارفانه

زلف در ادبیات ما دارای مضامین و مفاهیم متنوعی است. در آثار شاعرانی که درد عشق زمینی را به توصیف نشسته‌اند، زلف، همان پیچ و خم کمند یار است که هر کرشمه‌اش آتشی به جان معشوق می‌اندازد. تعبیرات لطیف زلف در اشعار سلمان چنان ناب و ماهرانه است که به‌راستی اگر سخن نگارندگان این مقاله حمل بر اغراق نشود، روح تشنه هر انسان غزل‌دوستی را سیراب می‌کند. ناگفته نماند در آثار شعرای سبک هندی نیز توصیف زلف جایگاه ویژه‌ای دارد. صائب که نابغه غزل‌های عاشقانه و مفردات ناب است، درباره زلف یار می‌فرماید:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت
در بند آن نباش که معنی نمانده است
(صائب، ۱۳۸۱: مفردات ۴۴۲)

در ابیات عرفانی، زلف با تعبیر مختلفی به کار رفته است. برای زلف در عرفان چهار مفهوم می‌توان تصور کرد: ۱- کترات و تعینات در مراتب هستی ۲- حجاب وجه غیبی احدیت و حاجب درگاه جمال و جلال الوهیت ۳- تجلیات جمالی و

جلالی ذات باری تعالی ۴- طریقت سلوک و ریسمان و کمند هدایت ربوبی (←قلی‌زاده، ۱۳۸۳)

در اشعار سلمان اما، در برخی از قسمت‌ها زلف نشان از سلمان عاشق می‌دهد که چنان گرفتار چین و شکن زلف سیاه معشوق شده است، که دیگر حتی نمی‌تواند روز را از شب تشخیص دهد:

تا بدیدم حلقه زلف تو روز من شب است تا ببوسیدم سر کوی تو جانم بر لب است

(۱: ۳۶)

گاهی معشوق، چهره و عذار خود را چنان در نقاب زلف کشیده است که شاعر ملتسمانه خواهان نمایاندن چهره از پشت این نقاب مشکین است:

طرف عذار گلگون ز نقاب زلف مشکین بنمای تا ملامت نکنند مبتلا را

(۷: ۳)

و گاهی زلف معشوق پا را فراتر نهاده با ایمان شاعر دست و پنجه نرم می‌کند:

زلف و رخسار تو کفر آمد و ایمان با هم آن چه کفری است که سر رشته ایمان من است

(۲: ۴۹)

تعبیر زیبای کفر و ایمان در بیت بالا از سلمان، چنان ماهرانه به کار گرفته شده که مضمونی در نوع خود بی‌نظیر را پدید آورده است. تعبیر کفر برای زلف در اشعار سلمان در بسیاری قسمت‌های دیگر هم مشهود است؛ آن جا که می‌فرماید:

ز کفر زلف تو دل ره نمی‌برد بیرون که راه پرخم‌وپیچ و محله تاریک است

(۵: ۴۲)

شاید غرض شاعر از بیان چنین تعبیری این باشد که زلف معشوق ایمان وی را هدف گرفته است. در برخی ابیات نیز زلف یار به شب یلدا تشبیه شده است.

شب یلداست هر تازی ز مویت (۱) وین عجب کاری که من روزی نمی‌بینم خود این شب‌های یلدا را

(۶: ۴)

در غزل‌های شماره ۱، ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۱، ۱۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۹ و ۵۰ نمونه‌هایی دیگر از تعبیرات زیبای زلف وجود دارد.

۳-۱-۵. چشم مست و خمار معشوق

چشم مست معشوق در ادبیات فارسی به‌ویژه در غزلیات و از جمله در غزلیات سلمان نیز یکی از مضامین عمده ابیات را شکل می‌دهد.

ز شراب لعل نوشین من رند بی‌نوا را مددی که چشم مستت به خمار کشت ما را

(۱: ۳)

بپرس حال من از چشم خود که این معنی حکایتی است که معلوم ترک و تاجیک است

(۴: ۴۲)

اصطلاح نرگس استعاره از چشم یار بوده و در ادبیات ما کاربرد فراوان داشته است. حافظ می‌فرماید:

نرگش خفت و دل خسته‌ام آرام گرفت چون پرستار که در خواب کند بیمارش

و سلمان ساوجی نیز مضمونی شبیه به همین را در اشعارش به کلک نظم درآورده است:

خیال نرگس مستت بیست خوابم را کمند طره شستت ببرد تابم را

(۱: ۸)

همچنین در غزلیات شماره‌های ۳، ۸، ۱۱، ۲۵، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۲ و ۴۴ ابیاتی با مضمون چشم معشوق، وجود دارد.

۳-۱-۶. رخسار معشوق با درونمایه عاشقانه و عارفانه

چهره معشوق چنان لطافتی دارد که حتی گل نیز با دیدن عذار و رخسار معشوق، آب روی از کف می‌دهد و رنگ از رخسارگانش می‌پرد و گلاب نیز به بویه (= آرزو) معشوق شاعر، همنشینی و همصحبتی گل را وامی‌نهد:

ای گل رخسار تو برده ز روی گل، آب صحبت گل را رها کرده به بویت گلاب

(۱: ۲۶)

حسن روی معشوق پا را از دایره دید شاعر فراتر گذاشته و همگانی می‌شود؛ به طوری که همگان مست رخسار معشوق هستند و قبله آنان به سمت روی معشوق است. به نظر می‌رسد که این بیت را بتوان در زمره ابیات عارفانه به حساب آورد:

حسن رویت قبله من نیست تنها کین زمان در همه روی زمین یک قبله و یک مذهب است

(۶: ۳۶)

حتی شمع نیز در برابر عارض معشوق گاه عرق می‌کند و گاهی شعله‌ور می‌شود. حسن تعلیل زیبایی در بیت ذیل نهفته است؛ آب شدن قطرات شمع نشان از عرق کردن آن دارد و تب کردن شمع نشان از سوختن او.

پیش عکس عارضت میرم که شمع از غیرتش هر شبی تا روز گاهی در عرق گه در تب است

(۳: ۳۶)

شاعر با دیدی عرفانی عذار و رخ معشوق را در همه اشیا ساری و جاری می‌داند:

اگر نقش رخت ظاهر نبودی در همه اشیا مغان هرگز نکردندی پرستش لات و عزى را

(۸: ۱۴)

سلمان، با تعبیرات قرآنی-عرفانی و به‌کارگیری تلمیحات نیز آشناست (۲). او درباب عکس رخ معشوق می‌فرماید:

اگر عکس رخ و بوی سر زلفت نبودندی که بنمودی شب دیجور نور از طور موسی را

(۶: ۱۴)

در بیت اشاره‌ای لطیف به آیه‌ای از قرآن کریم (طه/۸۰) دیده می‌شود. همچنین در غزل‌های شماره ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۳۶ و ۴۲ نمونه‌هایی زیبا را درباره عذار معشوق می‌توان مشاهده کرد.

۳-۱-۷. لب و سخن معشوق

دهان تنگ و پسته‌مانند، از زیبایی‌های دل‌نواز معشوق در شعر فارسی و از جمله در اشعار سلمان است. اگر این پسته تنگ دهان و لبان و سخنان همچون شکر و سخنان شیرین آن نباشد، هم جهان بر شاعر تنگ می‌شود و هم شراب برایش تلخ می‌گردد. در نتیجه این پسته لبان معشوق و سخنان همچون شکر اوست، که وجودش، تنگنای جهان را بر شاعر آسان می‌کند:

تنگ شد بی پسته‌ات بر ما جهان تلخ شد بی شکر بر ما شراب

(۳: ۲۵)

لب و سخن معشوق چونان نمکی است که بر زخم دل کباب عاشق ریخته می‌شود:

دل کباب مرا نیست بی لب نمکی سخن بگو نمکی برفشان کباب مرا

(۹: ۸)

و تنها به هوای لب معشوق است که عاشق زندگانی خود را همچون حبابی که بر سر جام می‌است، از دست می‌دهد، اما پیش از آنکه چنین واقعه‌ای رخ دهد، شاعر از ساقی مجلس، باده طلب می‌کند:

ساقی مجلس بده باده که خواهیم رفت ما به هوای لبش در سر می چون حباب

(۱۰: ۲۶)

لب معشوق علاج بیماری شاعر است، حتی اگر در سخن معشوق تلخی و گزندگی باشد. اما چه باک که لب شیرین و همچو قند معشوق، چونان دوا و دارویی است که درمان و مداوای عاشق بیمار در اوست. صبر اما، گیاه دارویی تلخ مزه‌ای است و گرچه ممکن است به مذاق خوش نیاید، با این حال نویدبخش علاج و درمان است:

علاج علامت می‌کند به شربت صبر لب که چاشنی صبر کرده از قند است
(۳:۳۹)

در غزلیات شماره ۸، ۱۴، ۲۵، ۲۶، ۳۹، ۴۴ مضامینی از لب و سخن معشوق جای بررسی دارد.

۳-۱-۸ هجران و فراق

هجران همواره سبب خلق ناب‌ترین و شاهکارترین غزلیات ادب فارسی شده است. درد هجران دردی است بیان‌نشدنی. شاعر در مسیر این درد همه چیزش را از دست می‌دهد. این درد جانکاه روال عادی و معمولی زندگی را برای شاعر مختل می‌کند. همین توصیفات بی‌نظیر است که زبان هر خواننده را به تحسین غزل سلمان می‌گشاید. غزل او روح لطیف هر انسانی را صیقل می‌دهد و جنبه شاعرانه روح را به تکاپو وامی‌دارد. در بیت ذیل، بار هجران و غم عشق طاقت‌فرساست و شاعر را به ستوه آورده است:

بار هجر ما که کوه از بردن آن عاجز است چون تحمل می‌کند گویی دل سلمان ما
(۸:۲۰)

بی یار، در فراق زیستن، خواب شبانه را از عاشق می‌دزدد. سینه مهجور و چشمان همیشه مشتاق عاشق، میل به خواب و خوراک را از او می‌گیرد:

بی تو مرا خواب و خور این چه تصور بود سینه عشاق و خور، دیده مشتاق و خواب
(۹:۲۶)

شاعر در راه رسیدن به معشوق، غریقی گشته است که آب از سرش گذشته ولی همچنان در پی وصال یار است:

آب بگذشت از سر سلمان و او همچنان وصل تو می‌جوید در آب
(۱۰:۲۵)

فراق چنان درد سنگینی بر روح لطیف و جان سبکبار عاشق، وارد و دل او را از فرط اندوه، خون کرده است که بیم هلاک عاشق و بر باد رفتن او می‌رود. او برای نجات خود از ورطه فراق، دوستانش را سوگند می‌دهد که کاری کنند:

در فراق دوست دل خون گشت و خواهد شد به باد دوستان بهر خدا جان شما و جان ما (۲۰:۶)
در غزلیات شماره ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۰ نیز نمونه‌هایی از این مضمون وجود دارد.

۳-۱-۹. بی‌وفایی معشوق و بی‌توجهی او به عاشق

شکایاتی دردآور از بی‌توجهی معشوق به عاشق در غزلیات سلمان به چشم می‌خورد. شاعر همواره از این امر در شکایت است که چرا نعره و فریاد دردآلود او در معشوق اثری نمی‌بخشد و بی‌فایده است و حال آنکه کوه با همه سختی و تأثیرناپذیری‌اش، از طریق منعکس کردن صوت شاعر به او جواب می‌دهد:

هزار نعره زد از درد عشق تو سلمان نگشت هیچ یکی ملتفت خطایم را
مگر به ناله من نرم می‌شود دل کوه که می‌دهد به زبان صدا جوابم را
(۸:۱۱-۱۲)

مردم از ناله زارم همه با درد سرند «الله‌الحمد» کزین درد سری نیست تو را
(۲:۱۲)

شاعر جفا کردن را طریقه معشوق می‌داند، و وفاکردن را عادتی از جانب خویش می‌شمارد که بدان خو کرده است.

جفا طریقه توست و وفا وظیفه سلمان
تراست آن شده خوی و مراست این شده عادت
(۳۲: ۱۰)

به اعتقاد شاعر بدعهدی زیبارویان امری است که متعلق به همه دوران‌ها بوده است. او خود به این نکته اذعان می‌کند:

رسم عشاق وفا خوی بتان بدعهدی است
این حکایت نه به عهد تو و دوران من است
(۴۹: ۵)

شیخ اجل سعدی شیرین‌سخن نیز در این باب داد سخن‌سرایی را به کمال رسانده است. نمونه‌های بی‌نظیری از ایباتش را با این مضمون می‌توان در دیوانش مشاهده کرد.

ماه‌رویا، روی خوب از من متاب
بی خطا کشتن چه می‌بینی صواب
(سعدی: ۴۲۱)

در غزل‌های شماره ۶، ۱۱، ۱۲، ۲۴، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۹ نیز مضامینی از این قبیل به چشم می‌خورد.

۳-۱-۱۰. تضاد عقل و عشق

شاید بدون اغراق باید گفت که «عقل در راه عشق نایبناست». سلمان نیز در خلال ایبات غزل‌هایش بارها با تعبیر مختلف این نکته را بیان می‌کند. به اعتقاد وی، عقل در برابر عشق تاب هنرنمایی ندارد، بنابراین با حضور عشق، عقل ناچار است که صحنه هنرنمایی را ترک کند؛ چون بازیگر اصلی در این صحنه، عشق است و بس. این گونه تعبیرات بدون تردید مضامین عرفانی ادبیات فارسی را به ذهن متبادر می‌کند.

کار با عشق فتاد، از سرم ای عقل برو
چه دهی و سوسه، دیدم هنری نیست تو را
(۱۲: ۴)

شاعر نازک‌طبع ساوجی عشق را چیزی ورای عقل به شمار می‌آورد. او معتقد است اگر عشق بالاتر از عقل نباشد، کجا مجنون می‌توانست کمال حسن را در وجود لیلی بیابد؟

ورای پایه عقل است طور عاشقی ورنه
کجا دریافتی مجنون کمال حسن لیلی را
(۱۴: ۵)

بی‌تردید توجه به این نکته که زیبایی را تنها با عشق توان درک کرد و عقل علت‌یاب، خود در این مسیر علیل است و یارای تشخیص و تمیز ندارد، مورد توجه شاعران عارف دیگر نیز بوده است و در بسیاری از ایبات گنجینه ادب پارسی به چشم می‌خورد. مولوی در دفتر اول مثنوی چه نیکو این امر را بیان کرده است:

گفت لیلی را خلیفه کان تویی
کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی
گفت خامش چون تو مجنون نیستی
(مولوی، ۱۳۸۱: ۳۴/۱)

مجنون به دیده عشق در لیلی می‌نگرد و خلیفه به دیده عقل به او نظر می‌افکند و همین می‌شود تضاد عقل و عشق. در غزلیات شماره ۱۲، ۱۴، ۱۳، ۲۵، ۲۶، ۴۳، ۴۶، ۴۸ ایباتی در باب تضاد عقل و عشق به چشم می‌خورد.

۳-۲. باد

باد صبا (پیامبر عاشقان) یا مطلق باد همواره پیامبر پیام‌های ناگفته عاشق است. نسیمی است که از کوی دوست می‌وزد، و چون گذرگاهش بر کوی معشوق شاعر است، می‌تواند سلام‌رسان عاشق و معشوق نیز باشد.

به دست باد که گاهی سلامی می‌رسان یارا
که از لطف تو خود آخر سلامی می‌رسد ما را
(۴: ۱)

به هر کجا که رسم پای باد می‌بوسم که او به دست رساننده سلام من است
(۷: ۴۸)

همین باد صباست که مجال تشرف به پابوسی یار را می‌یابد و مایه حسرت خوردن شاعر است. شاعر را اما یارای این خاک بوسی و مجال نیست. بنابراین شاعر بر حال باد سحر غبطه می‌خورد و می‌فرماید:

خنک باد سحرگاهی که در کوی تو گه گاهش مجال خاک‌بوسی هست و ما را نیست آن یارا
(۲: ۴)

باد صبا و رایحه آن در اشعار حافظ نیز به وفور به مشام می‌رسد و نقش بی‌نظیر پیغمبریش را در دیوان این شاعر بزرگ نیز ایفا می‌کند:

ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار بیر اندوه دل و وعده دیدار بیار
(حافظ، ۱۳۹۱: غ ۲۴۹)

در غزلیات شماره ۸، ۲۰، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۴۲ از غزل‌های سلمان نیز مضامینی از این قبیل به چشم می‌خورد.

۳-۳. محتسب، زاهد

محتسب گویی هیچ‌گاه و در هیچ دوره‌ای در ادبیات ما چهره‌ای مطلوب و موجه برای شاعران نبوده و نیست (۳). نه تنها سلمان، بلکه حافظ هم از محتسب و زاهد ظاهرپرست، بیزار است و آنان را ریاکار و مزور می‌داند. سلمان نیز چنین تعبیراتی را همپای حافظ دارد. محتسب مدام در پی امر و نهی کردن به شاعر است ولی شاعر بر سر عهده‌ی که با پیمانانه بسته استوار است.

محتسب گوید که بشکن ساغر و پیمانانه را غالباً دیوانه می‌داند من فرزانه را
بشکنم صد عهد و پیمان نشکنم پیمانانه را این قدر تمیز هست آخر من دیوانه را
(۱۲: ۱-۲)

زاهد نیز بی‌دلیل شاعر را پند می‌دهد، اما شاعر زاهد را نیز به بزم جامی دعوت می‌کند و می‌گوید که دماغ و مغز زاهد، پندار درستی ندارد.

زاهد چه دهی پند مرا؟ جامی از این می درکش که دماغ تو ز پندار خراب است
(۸: ۳۴)

اگر بتوان اشعار حافظ را از دو جنبه عرفانی و عاشقانه بررسی کرد، چرا نتوان اشعار شاعر ساوجی را نیز بدین طریق کاوش نمود؟! اگر از دید عرفانی به این ابیات نگریسته شود، سلمان فقط شاعر نیست، بلکه او عارفی است که در مجال اندکش چنان مست لطف و رحمت بی‌شائبه حضرت دوست است، و از می عرفانی لبریز و مست، که بعید می‌داند اگر زاهد هم چنین چیزی را که او درک کرده است، دریابد و درک کند، دیگر دست از زهد و تقوای متعصبانه خود نکشد و لباس زهد و تقوای ظاهری را ندرد:

اگر زاهد برد بوی از نسیم رحمت لطفت چو گل برهم درد، صدتو لباس زهد و تقوارا
(۱۰: ۱۴)

جالب است که بگویم گاهی در بررسی مضمون فوق، چنان ابیات سلمان و حافظ به هم نزدیک به نظر می‌رسند که ما دچار تردید می‌شویم که آیا در حال مطالعه اشعار حافظ هستیم یا اشعار سلمان. به هر روی، این مضامین در دیوان هر دو شاعر چنان زیبا به تصویر درآمده است که نوشیدن جرعه‌ای از هر کدام حلاوت خاص خودش را دارد.

در غزلیات شماره ۱۳، ۱۴، ۲۴، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵ دیوان سلمان نیز می‌توان مضامینی تحت عنوان محتسب یا زاهد را یافت.

۳-۴. رند

در غزلیات سلمان، رندان، دردی‌نوشانی هستند که اندیشه‌شان برخلاف زاهدان ظاهرپرست است و برعکس زاهدان و اهل صلاح می‌اندیشند. سلمان خود رند است، و در دایرهٔ رندی، او همان کاری را انجام می‌دهد که حافظ در غزلیاتش عنوان می‌کند. هنر سلمان رندی است و نمی‌توان از هنر، بر هنرمند عیب‌جویی کرد.

زاهدان باز به قلاشی و رندی مکنید عیب سلمان، که خود او را به جهان این هنر است
(۹: ۴۱)

رندان از ضمیر صافی برخوردارند و شاید همین امر است که حسادت زاهدان را برمی‌انگیزاند:
درون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی که این نشانهٔ رندان دردی‌آشام است
(۴: ۴۴)

رندان همواره در معرض ملامت و بدنامی هستند، اما مسلم است که همین ننگ و بدنامی آوازهٔ نامدار شدن رندان است:
مکن ملامت رندان دگر به بدنامی که هر چه پیش تو ننگ است نزد ما نام است
(۶۰: ۴۴)

در غزلیات شمارهٔ ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵ نمونه‌ای از مضمون رند مشهود است.

۳-۵. ازل و عشق ازلی

این مضمون از مضامین عرفانی غزلیات سلمان است. بازتاب آن را در دیوان اشعار دیگر شاعران عرفانی نیز می‌توان جست. عشق و وابستگی به معشوق حقیقی چیزی است که از ازل یعنی زمانی که هنوز انسان بین یک مشت آب و گل معلق بود و به هیئت انسانی درنیامده بود در وجودش دمیده شد:

همه عمر برندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو بر دلم نشستی
(سعدی، ۱۳۸۲: غ ۵۲۳)

شاعر نازک‌اندیش ما سلمان، از ازل عاشق است. او مست و مخمور جام عشقی است که به وی در ازل نوشانده‌اند.
سلمان ز می جام الست است چنین مست تا ظن نبری کز خم خمار خراب است
(۷: ۳۴)

به‌راستی چنین تعبیری را جز عرفان چه چیز دیگری می‌توان نامید. باید اذعان داشت آنان که سلمان را تنها شاعری مدیحه‌گو می‌دانند در باب غزلیاتش تحقیق نکرده‌اند. سلمان در قصاید مدیحه‌گوست و این خاصیت قصیده است، ولی در غزلیات ما با سلمانی وارسته و رها از تمامی تعلقات و تعین‌ها روبه‌رو هستیم که این خود رمز پیوند میان او و معشوق حقیقی و ازلی اوست. این چیزی است که منوط به حال کنونی و زمان شاعر نیست.

میانهٔ من و تو صحبت ار چه امروز است دل مرا ز ازل باز با تو پیوند است
(۷: ۳۹)

به بندگی ز ازل با تو بسته‌ام عهدی چگونه ترک کنم عادتی که معهود است
(۷: ۴۰)

حافظ نیز چنین عشق پرشوری را در ازل چنین تعبیر و توصیف می‌کند:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

می‌نوشین ازلی چیزی است که روح شاعر (سلمان) را در بند خویش ساخته است. شاعر مست و عاشق است و عشقش چیزی نیست که در برههٔ زمانی خاصی به وقوع پیوسته باشد. عشق شاعر از زمانی که هنوز خود نبوده است در وجودش همچون آیینی به ودیعت نهاده شده است.

مستی و عشق از ازل پیشه و آیین ماست دین من این است و بس کیست که در دین ماست

(۴۵: ۱)

زان پیش که اتصال بود خاک و آب را عشق تو خانه ساخته بود این خراب را

(۵: ۱)

بیت بالا دارای ابهام ظریف و زیبایی است که از کنار آن به سادگی نمی‌توان گذشت. در واژه «خراب» ابهامی ظریف وجود دارد. خراب، در یک مفهوم به معنای عاشق به کار رفته است و در معنای دیگر هم از این لحاظ مد نظر است که هنوز انسان شاکله پیدا نکرده بود. به نظر می‌رسد که بیت تلمیحی زیبا هم به داستان خلقت آدم داشته باشد. در غزلیات شماره ۵، ۱۱، ۱۶، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۸ نمونه‌هایی از مضمون ازل جای بررسی دارد.

۳-۶. نکوهش دنیا و وابستگی به آن

دنیا محلی است ناپایدار و گذرا. در مضامین ادبی ما بزرگان ادب فارسی همواره به نکوهش دنیا پرداخته و انسان‌ها را از وابستگی و دلبستگی به آن نهی کرده‌اند. در بین غزلیات سلمان نیز این مضمون به چشم می‌خورد. سلمان شاعری عارف و در عین حال عاشق است که جهان را در مقابل دیدگانش مکانی بی‌ارزش و ناپایدار می‌بیند. چیزی که در عالم برای شاعر باقی می‌ماند و او را جاودانه می‌سازد نه مکنت و ثروت، بلکه «نقشی است که از وی بازمی‌ماند».

کنج خرابات اگر مسکن ما شد چه شد گنج دو عالم به نقد در دل مسکین ماست

نقش و نگار جهان هیچ مبین در جهان کآنچه نظر می‌کنی نقش نگارین ماست

(۴۵: ۶)

سلمان خطاب به انسان خفته وی را هوشیار ساخته و می‌آگاهاند که جهان چیزی جز فریب و دام و دانه نیست.

دلا تو طایر قدسی در این خرابه مگرد که نیست دانه و هر جا که می‌روی دام است

(۴۴: ۷)

۴. فراوانی ابیات دارای مضمون در ۵۰ غزل از سلمان ساوجی

درصد / تعداد ابیات دارای مضمون / مضمون مورد نظر

حجاب بودن جسم مانعی برای رسیدن به معشوق ۱۹ ۳۴ .۴

توصیف زلف معشوق به‌مثابه یکی از مضامین مشترک عاشقانه و عارفانه ۳۵ ۸

چشم مست و خمار معشوق ۱۹ ۳۴ .۴

رخسار معشوق با درونمایه عارفانه و عاشقانه ۴۲ ۶۱ .۹

لب و سخن معشوق ۲۰ ۵۷ .۴

هجران و فراق ۲۰ ۵۷ .۴

بی‌وفایی معشوق و بی‌توجهی به عاشق ۳۳ ۵۵ .۷

تضاد عقل و عشق ۹ ۰۵ .۲

باد ۱۷ ۸۹ .۳

محتسب و زاهد ۱۸ ۱۱ .۴

رند ۵ ۱۴ .۱

ازل و عشق ازلی ۹ ۰۵ .۲

نکوهش دنیا و وابستگی به آن ۷ ۶۰ .۱

۴-۱. حرف تازه در غزل سلمان

۱. از تازگی‌هایی که در غزلیات سلمان می‌توان مشاهده کرد، آمیختن مدح با عشق در غزل است. او با استادی تمام، همان‌گونه که در قصیده مدیحه‌سرایی می‌کند، در غزلسرایی نیز به مدح می‌پردازد و حتی شرایط آن را هم رعایت می‌کند، گویی او استادانه می‌داند که چگونه شریطه و دعا را برای ممدوح در میان ابیاتش به زیبایی جای دهد:

بلبلان اوصاف گل گویند و گل وصف رخت ما دعای پادشاه کامران کامیاب
سایه لطف الهی، دوندی سلطان که هست آسمان سلطنت را رای و رویش آفتاب
(۲۱: ۹ و ۱۰)

دوندی در بیت فوق یکی از فرزندان شیخ حسن نویان و دلشاد خاتون است.

۲. از ویژگی‌های شاعر مضمون‌ساز یکی هم این است که او باید بر کلمات زبان مادری خود تسلط داشته و از دایره واژگانی وسیعی نیز برخوردار باشد تا با کمک آن کلمات و عبارات و روابط بین آنها مضمون‌سازی کند. یکی از نقاط قوت سلمان هم داشتن این خصیصه بارز آن هم تا حد و اندازه درخور توجه است. با نگاهی اجمالی به ابیات و غزلیات سلمان می‌توان به مهارت او در این زمینه پی برد. سلمان همچنین از موسیقی لفظی برای ساختن مفاهیم جدید یا حتی در بازآفرینی و بیان مفاهیم تکراری، اما به شیوه‌ای نو، بسیار سود می‌جوید. یکی از زیبایی‌های این بهره‌گیری این است که در میان ابیات او بیت‌هایی دیده می‌شود که در آنها ۳ بار از یک لفظ استفاده شده است، اما هر کاربرد آن با معنایی متفاوت همراه است. او بسیاری از ابهام‌های خود را نیز به همین شیوه می‌سازد، از جمله:

مردم چشم من ار با تو نظر باخت، چه شد عشق بازی صفت مردم صاحب نظر است
(۴۱: ۶)
من خیال یار دارم گر کسی را بر دل است کز خیال او شوم خالی، خیالی باطل است
(۴۳: ۱)
ناتوان جان را به جان دادن رسانیدم به لب یکدم ای جان خوش برآ، کین آخرت منزل است
(۴۳: ۸)

همچنین از گروه‌های دستوری هم‌خانواده نیز در این نوآوری خود به‌تمامی استفاده کرده است:

تو مالکی به همه روی در ممالک حسن مرا پیرس که سلمان از ممالیک است
(۴۲: ۷)

۵. نتیجه

همان‌طور که ملاحظه گردید، سلمان شاعری عارفانه‌سرا و عاشقانه‌سراست. وی نیز مانند برخی از معاصرانش همچون حافظ، از ترکیب عشق و عرفان غزلیات ناب و بی‌نظیری خلق کرده است. او خالق مضامین ناب و بکری است که در دیوان حافظ نیز نمونه‌های انعکاسی از این مضامین را به‌سهولت می‌توان مشاهده کرد. سلمان در غزل‌سرایی به مولوی و سعدی نظر داشته است. درست است که حافظ در قرن هشتم «شعر شعرا و شعر اولیا را در هم آمیخت» و «شعر کیمیا ساخت» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۹۳)، باید به این نکته نیز اذعان داشت که الهام‌بخش حافظ در خلق این شعر کیمیا، سلمان بوده است. سلمان با به‌کارگیری مضامین زیبا و همچنین توصیفات و تشبیهاتی تازه و بدیع و ایهاماتی لطیف، پایه‌گذار این گونه مضامین در دیوان حافظ بوده است. اشعار سلمان مجموعاً به حدود یازده هزار بیت می‌رسد. او در همه این انواع استاد مسلم بوده است؛ چنان‌که همه ناقدان سخن و سخنوران عهد او و بعد از او به این حقیقت اقرار کرده‌اند (صفا، ۱۳۷۹: ۱۰۱۱). سلمان موضوع خاص غزل، یعنی عشق، را چنان استادانه و ماهرانه به تصویر کشیده است، که اگر نگوییم او داد غزل‌سرایی را از همگان ستانده و گوی غزل را

از دیگران ربوده است، باید بگوییم که آفرینش غزل‌هایی همچون شاهکار غزلیات خود و تقلید از آن را برای دیگران بس دشوار و سخت کرده است. شاید در این نوع غزلسرایی عارفانه - عاشقانه تنها حافظ با وی توان برابری داشته باشد. همچنین از ویژگی‌های کار سلمان در غزلیاتش آمیختن مضمون مدح با مضمون عشق در غزل است. او با استادی تمام، همان‌گونه که در قصیده، مدیحه‌سرایی می‌کند، در غزلسرایی نیز مدح می‌کند.

زبان غزلیات سلمان زبانی لطیف است. سلمان با توصیفات خاص از ویژگی‌های معشوق و ملحقات آن همچون فراق و هجران، رخ یار، زلف و لب یار، با استادی هرچه تمام، مضمون‌های بی‌نظیری ساخته و پرداخته است. همچنین وی مضامینی را از قبیل رند، می و مستی، گریز از محتسب، تجلی خداوند در ذره‌ذره عالم هستی، نگویش دنیا و حجاب تعلقات که مانع رسیدن به معشوق حقیقی و واقعی است، با زبان هنرمندانه‌اش به سان عارفی تمام‌عیار به تصویر کشیده است. عشق و حیرانی ناشی از آن، یکباره خرد و هوش را از شاعر باریک‌خیال ما ستانده است و همین بی‌خردی در عالم عشق و عرفان باعث شده است که سلمان تبدیل به خردمندی زیبااندیش و صاحب‌سخن شود:

عشق تو ز سلمان دل و جان و خرد و هوش بر بود کنون مانده مسکین تن و تنهاست
(۳۸: ۱۰)

پی‌نوشت‌ها

(۱) تشبیه، یکی از پرسامدترین کاربردها را در توصیف مضامین غزلیات سلمان دارد. بنابر یکی از پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده است، در حدود ۲۴۶ تشبیه بدون احتساب تشبیهات مرکب، فقط در قالب اشعاری به غیر از قصاید سلمان به کار رفته است. البته بیشتر این تشبیهات در باره معشوق و متعلقات آن است (آزادمنش، شریفی: ۱۳۹۱).

(۲) عرفان اسلامی و ادبیات فارسی به منزله جان و تن هستند. عرفان بخشی از حیات خود را مرهون ادبیات است و ادبیات نیز به واسطه حضور اندیشه‌های عرفانی چنین اقبال و پند عمومی یافته است. شاعران عارف برداشت‌های خاصی از آیات قرآن دارند که البته مخالف نص آیات نیست (مشتاق‌مهر، ۱۳۸۰: ۱۱۰)، اما این برداشت‌ها عمدتاً جنبه ذوقی و عاطفی دارند تا تفسیر لغوی و روایی معمول و متعارف.

(۳) حتی پروین اعتصامی بانوی شعرو ادب ایران در دوره معاصر نیز مناظره لطیف و انتقادی با نام مست و هوشیار در دیوان اشعارش دارد. وی نیز به محتسب به دیده نیکو نمی‌نگرد. شاعر از زبان مست چنان جواب‌های کوبنده و مستقیمی به محتسب می‌دهد که یک لحظه می‌پنداری مست هوشیار است و محتسب مست.

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست
گفت مستی کاین چنین افتان و خیزان می‌روی گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست
گفت باید حد زند هشیار مردم مست را گفت هشیاری بیار این جا کسی هشیار نیست

(پروین، ۱۳۸۲: ۳۲۴)

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آزادمنش، علی و شریفی، عبدالرضا (۱۳۹۱). «بررسی و تحلیل انواع تشبیهات و استعارات در دیوان سلمان»، بهار ادب، زمستان ۹۱، سال ۵، شماره ۴، صص ۱۹ تا ۳۸.
۳. آقای، علی (۱۳۷۹). شرح صد غزل از سلمان ساوجی، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.
۴. اعتصامی، پروین (۱۳۸۲). دیوان اشعار یا مقدمه ملک الشعراء بهار، تهران: غزل‌سرا.

۵. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۱). *دیوان اشعار*، به تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی، تهران: کلههر.
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
۷. سازواری، محمودرضا (۱۳۸۹). «تأثیر و تأثر سلمان ساوجی و حافظ شیرازی»، *بهار ادب*، سال سوم، شماره دوم، صص ۱۶۹ تا ۱۸۲.
۸. ساوجی، سلمان (۱۳۸۹). *دیوان اشعار*، به تصحیح دکتر عباسعلی وفاپی، تهران: سخن.
۹. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۲). *کلیات اشعار*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: صدربه.
۱۰. سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۸۲). *تذکره‌الشعرا*، چ ۱، تهران: اساطیر.
۱۱. سیدنظری، بهمن. «مضمون‌سازی و نکته‌پردازی در شعر و ادب فارسی»، *شناخت*، شماره بیست و یکم، صص ۱۲۷ تا ۱۴۱.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۷۴). *سبک‌شناسی شعر*، تهران: فردوس.
۱۳. صائب، محمدعلی (۱۳۸۳). *دیوان اشعار*، به تصحیح محمد قهرمان، تهران: علمی فرهنگی.
۱۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات در ایران*، پنج جلد در هشت مجلد، مجلد سوم، بخش دوم، چ ۱۰، تهران: فردوس.
۱۵. قلی‌زاده، حیدر، «زلف و تعابیر عارفانه و عاشقانه آن در شعر فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، شماره ۱۹۲. صص ۱۴۹ تا ۱۹۴.
۱۶. مشتاق مهر، رحمان، «کارکرد زیباشناختی اشارات قرآنی در اشعار سلمان»، *نامه پارسی*، سال ششم، شماره ۲۱، صص ۱۱۰ تا ۱۲۸.
۱۷. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۴). *غزلیات شمس*، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: دوستان.
۱۸. _____ (۱۳۸۱). *مثنوی معنوی*، به تصحیح قوام‌الدین خرمشاهی، تهران: دوستان.
۱۹. نژادسلیم، رحیم. «جلوه عرفان در دیوان سلمان ساوجی»، *کیهان اندیشه*، شماره ۷۶، صص ۱۴۲ تا ۱۴۷.
۲۰. ولایتی، علی اکبر (۱۳۹۳). *آفرینندگان فرهنگ و تمدن اسلام و بوم ایران-سلمان ساوجی*، تهران: امیرکبیر.
۲۱. هاشم‌پور سبحانی، توفیق (۱۳۸۶). *تاریخ ادبیات ایران*، چ ۱، تهران: زوار.

22. Hornby, A. S. (1997). *Oxford Advanced Learner's Dictionary of current English*, London: Oxford University Press.

